

# مبحث سوم: ایمان از روی آگاهی

## سؤالات:

- ۱- رهبران الهی و غیر الهی چه تفاوتی دارند؟
- ۲- ایمان آگاهانه چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه حاصل می‌شود؟
- ۳- ایمان ناآگاهانه چگونه ایمانی است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ <١٩٠> الَّذِينَ يَذْكُرُونَ  
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا  
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ <١٩١>

سوره مبارکه آل عمران

## ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی

با توجه به چند آیه‌ای که امروز ما تلاوت می‌کنیم ... دو سه حقیقت دیگر درباره ایمان به دست می‌آید. اولاً ایمان یک خصلت برجسته پیامبران خدا و مؤمنان و دنباله روان آن هاست؛ ایمان داشتن، باور داشتن به رسالت خود. فرق میان رهبران الهی و رهبران سیاست‌مدار جهانی در همین جاست. رهبر الهی مانند راهرو این راه، به آنچه می‌گوید، به گامی که برمی‌دارد، به راهی که می‌پیماید، به همه وجودش صمیمانه مؤمن است. درحالی که سیاست‌مداران عالم، احیاناً سخنان زیبایی و بیانات دلکش و شیوایی ممکن است داشته باشند، اما به آنچه می‌گویند، ایمان، یا ایمان به قدر لازم ندارند.

نقل کرده‌اند از رهبران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای بلوک شرق با داعیه‌های الحادیشان و بافرهنگ و مکتبی که هر فکر غیرمادی را به شدت محکوم می‌کند، از این‌ها نقل کرده‌اند که پس از استقلال هندوستان، برای این که دل میلیون‌ها توده هندی تازه به استقلال رسیده را به دست بیاورند،

در سفری که به سرزمین هندوستان انجام دادند، هندوها و هندی‌ها عموماً با کمال تعجب نگاه کردند، دیدند بر روی پیشانی رهبران این کشور کمونیستی نقش تیلاک هست. تیلاک یا تیلک یکی از رهبران آزادی‌خواه هندوستان بود که روحانی بود. ... برای جلب توجه عامه مردم، نقش تیلاک روی پیشانی‌شان رسم کردند؛ یعنی ما هم بله، یعنی ما هم با شما در این زمینه هم‌فکریم، در حالی که ادعاهایشان این سخن را تخطئه می‌کرد و مکتبشان تخطئه می‌کند.

شأن یک عده رهبر سیاست‌مدار دور از مسئولیت‌های معنوی و ایمانی و الهی همین است؛ اما پیغمبران خدا نه، به آنچه گفته‌اند، با تمام وجودشان مؤمن بوده‌اند؛ به آنچه مردم را به آن دعوت کرده‌اند، خود پیش از همه، شتابان رسیده‌اند. ... پیغمبر اکرم در مهم‌ترین و خطرناک‌ترین حادثه‌های صدر اسلام خودش بود. درست است که عبدالله مسعود کتک می‌خورد، درست است که خَبَّابُ شُكْنَجِه می‌شد، درست است که عمار یاسر زیر شکنجه می‌افتاد، اما شکنجه خود پیغمبر از این‌ها کم نبود و بیشتر بود. وضع پیغمبر را اگر مقایسه کنید با وضع این مسلمانان پاکباز پیرامونش، می‌بینید که عمل نسبت به خود رسول‌الله از آن‌ها بیشتر و طاقت‌فراستر بوده؛ پیش قدم، پیش گام.

ایمان از جمله خصوصیات است که در پیامبران خدا هست و اینجا ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش با تمام وجود، باور به آنچه می‌گوید. نشانه باور داشتن هم همین است که خود، پیشاپیش دیگران در آن راه گام بردارد و حرکت می‌کند؛ لذا آیه قران به ما این جور می‌آموزد، می‌فرماید: **«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»** ایمان آورده است پیامبر به آنچه نازل شده است به سوی او از پروردگارش، **«وَالْمُؤْمِنُونَ»** مؤمنان و گرویدن به او، آن افراد برجسته‌ای که پیرامون او را گرفتند و بلندگوهای دعوت او شدند نیز چنین‌اند، **«كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ»** همگی یا هر یک، ایمان آوردند به خدا، خدا را قبول کردند، باورش آمد، **«وَمَلَائِكَتِهِ»** و فرشتگان خدا **«وَكُتُبِهِ»** و کتاب‌های آسمانی از آغاز تا انجام یکسره، **«وَرُسُلِهِ»** و همه پیامبران او را. ایمان پیغمبر و یارانش به همگان است، چون راه یک راه است، - در این راه انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند.

همه ساربان یک قافله، قافله‌سالار یک‌راه، رهبران به سوی یک هدف، با مردم همه‌جا، همه همراه بوده‌اند و به سوی یک مقصد پیش می‌تازیده‌اند. **«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»** این از زبان مؤمنین است ما تفاوت نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از پیغمبرانش. برای ما عیسی محترم است، همچنان که موسی، همچنان که ابراهیم، همچنان که ادریس، همچنان که یعقوب، همچنان که جرجیس، همچنان که

---

. خَبَّابُ بنِ أَرْت، وُی اهل نطیبه و از بردگانی بود که به ندای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبیک گفت و با وجود شکنجه‌های بسیار، در کنار ایشان ماند. در جنگ‌های صفین و نهروان نیز در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

نوح، همچنان که تمام پیامبران از آغاز تا انجام؛ همه مأموران خداوند بودند، مأموران یک هدف، مبشران یک سعادت و یک بهشت، همه بر روی یک خط. «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» تفاوت نمی گذاریم میان هیچ یک از پیامبرانش. ...

«وَقَالُوا» دقت کنید به این دو سه جمله که برای مطلبی که بعداً می گویم، محل شاهی است. پس ایمان را پیغمبران دارند، پیغمبر ما هم دارد، مؤمنان و گرویدگان و پیوستگان به او هم، همه ایمان دارند، «وَقَالُوا» و گویند، «سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا» شنیدیم، فهمیدیم، نیوشیدیم، «سَمِعْنَا»، نه این که به گوشمان خورد.

شمع، شمع یعنی شنوایی؛ حالت شنوایی، غیر از گوش است، گوش به معنای این عضو جارحه خاص، با لفظ اذن در عربی تعبیر می شود. شمع یعنی شنوایی. شما در فارسی هم می بینید، فلان کس را می گویند حرف گوش کن است، فلان کس حرف را می شنود. شنیدی چه گفتم یا نه؟ به مخاطبتان می گویند، شنیدی چه گفتم؟ خب معلوم است، بین شما نیم متر بیشتر فاصله نبود، صدایت تا ده متری هم می آید، معلوم است که شنیده. می خواهی بگویی: فهمیدی چه گفتم؟ به مغزت فرورفت؟ به خورد ذهن رفت یا نرفت؟ این ها می گویند «سَمِعْنَا»، ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خداوند برای ما معین کرده و فرستاده بود.

«وَأَطَعْنَا» و اطاعت کردیم؛ یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی آگاهی و روشنی و سمع بود. «عُفِّرْكَ رَبَّنَا» آمرزش، مغفرت پروردگار ما. پاداشی که از تو می خواهیم خدایا، مغفرت توست نه چیز دیگر، «وَأَلَيْكَ الْمَصِيرُ» بازگشت ما به سوی توست. ...

تا اینجا چه فهمیدیم از این آیات؟ این نکته را که ایمان و باور، خاصیت وابستگی به دعوت اسلام است. آدم هایی که ایمانی ندارند، باوری ندارند، فقط چون دیگران رفتند، این ها هم احتیاطاً دارند می روند، این ها در حوزه قلمروی فکر اسلامی داخل نیستند، رودرپایستی هم ندارند، ایمان لازم است. ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر این جاذبه در مکتب دین و قرآن نباشد و دل تو را تسخیر نکرده باشد؛ یعنی اگر ایمان در این دل نباشد، این دل مرده است، زنده به نور اسلام نیست، نمی شود به آن گفت مُسَلِم. پس ایمان لازم است. این مطلب اول.

## انواع ایمان

### ۱- ایمان ناآگاهانه

مطلب دوم ... این است که ایمان دو جور است. یک جور ایمان مقلدانه، متعصبانه؛ چون پدران و بزرگ تران باور کرده بودند، ما هم باور کردیم؛ چون در کتاب ما، در حوزه دین ما، این جور می گویند، ما هم این جور می گوئیم ولو تو دلیلی بیاوری، بیخود آوردی، حرف تو را قبول نمی کنیم. این هم یک نوع ایمان است، اما ایمانی است یا از روی تقلید یا از روی تعصب، دو جور است. یا از روی تقلید است، مثل عامه مردم؛ از نوع مردم اگر پرسى آقا، از کجا گفتی که پیغمبر اسلم حق است؟ هیچ نمی دانند، هیچ نمی دانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، چون مردم در کوچه و بازار معمولاً می گویند پیغمبر حق است، این هم می گوید پیغمبر حق است ایمان هم دارد ها؛ یعنی واقعاً باورش آمده که پیغمبر حق است، اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است.

مثل همین ایمان مقلدانه است ایمان متعصبانه؛ که بعضی ها حاضرند العیاذ بالله به پیغمبرهای دیگر بی احترامی کنند، برای خاطر دل خوشی پیغمبر ما! خیال می کنند در ملکوت اعلى هم میان پیغمبران تناقض هست و متأسفانه این مخصوص طبقه ناآگاه نیست. گاهی در میان طبقاتی که انسان انتظارات بیشتری از آن ها دارد، انتظار دارد که بیشتر فهمیده باشند، بیشتر درک کرده باشند، از این گونه اشتباهات به چشم می خورد که نمونه هایش را گاهی گوشه کنار دیده ایم و لزومی ندارد که بازگو کنیم. این را می گویند متعصبانه. چون دین اسلام چنین می گوید، این درست است و چون ادیان دیگر می گویند، غلط است. چون فلان عمل را ما مسلمان ها انجام می دهیم، این درست است؛ چون دیگران فلان عمل دیگر را انجام می دهند، این غلط است. یک ایمانی دارد، اما این ایمان متکی به دلیل نیست، فقط از روی تعصب است؛ و تعصب می داند یعنی جانبداری بدون دلیل، جانبداری از روی احساسی، نه از روی منطق، این را می گویند تعصب. این ایمان مقلدانه و متعصبانه است.

... آن ایمانی که در اسلام ارزش دارد، ایمان مقلدانه و متعصبانه نیست؛ یعنی ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد. دلیل می خواهید؟ از ده دلیل یکی را بگوئیم و آن یک دلیل این است که ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب بود، زائل شدنش هم به آسانی کسب خود ایمان تقلیدی، آسان است. همان طور که بچه، بدون هیچ زحمتی و شاگرد، بدون هیچ گونه تلاشی، از پدر و مادر یا اولیای مدرسه اش یک ایمانی را مفت گرفت، به همین صورت هم دزدان ایمان، این ایمان را از او مفت می گیرند و ناگهان وقتی نگاه می کنی، یک نسل بی ایمان، ایمان ها همه غارت زده، از بین رفته، ایمان ها همه پوچ شده؛ در مقابل شعله مادیت، ایمان ها مثل برفی در چله تابستان آب شده و به زمین فرورفته. چه کسی را دارم می گوئیم؟ خیلی عادی و معمولی است که بگوئیم نسل جوان لکن باید عرض کنم

که من نمی‌گویم آن نسل بی‌ایمان، نسل جوان است؛ برای خاطر اینکه باز اگر شکوفه‌های ایمان را ما داریم از گوشه و کنار، به صورت جلوه‌ای مشاهده می‌کنیم، در نسل جوان داریم مشاهده می‌کنیم، باز مرحبا به نسل جوان که دنبال ایمان غیر تقلیدی و غیر متعصبانه و از روی آگاهی هستند. نخیر، بنده نسل قبل از جوان را می‌خواهم بگویم، این نسل قبل از جوان اجتماع ما، اینهایی که به یک چیزهایی، به صورت یک ایمان‌های کوری عقیده دارند ... آن‌هایی که از آگاهی‌ها و روشن‌بینی‌های خاص نسل جوان امروز مسلمان محروم ماندند، از آن ایمان عمیق راسخ مصون مانده از آسیب زمان دو نسل قبل هم، متأسفانه محروم ماندند. نه آن درک و شعور و آگاهی هست که بتواند در سایه آن درک، یک ایمان مستقری در خود به وجود بیاورد و قید پول و مقام و شهرت و محبوبیت و رفاه و آسودگی را بزند و نه یک صندوقچه محکم و حصار قوی مستحکمی، مثل دو قرن پیش و یک قرن پیش در اطرافش هست که ایمانش را در صندوق‌خانه اقلأ حفظ کند، ولو همان ایمان مقلدانه را....

خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی، از روی درک، از روی شعور، از روی فهم انتخاب می‌کنند. سیل می‌آید درخت‌های تناور را می‌برد، اما آن گیاهی که اگرچه باریک و نازک و لطیف است، اما دو برابر خود، ریشه‌اش زیرزمین است، او همچنان سالم می‌ماند، او می‌ماند. آنچه از بنیان است، زائل شدنی نیست با این حرف‌ها.

## ۲- ایمان آگاهانه

... این یک حقیقت و یک نکته مسلم است در اسلام؛ برادران! ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانی است که از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال، به وجود آمده باشد. آن ایمانی که فلان مرد مسلمان دارد، برای نگه‌داشتنش باید بگوییم روزنامه نخواند، فلان کتاب را نخواند، در کوچه‌بازار راه نروند، با فلان کس حرف نزنند، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نینند تا بماند؛ این ایمان متأسفانه نخواهد ماند. ایمانی لازم است که آن‌چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود. «الْأَمَنُ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»، درباره عمار یاسر، آیه قرآن می‌گوید: اگر در زیر شکنجه، برای خاطر آنکه دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی، یک جمله گفتی، بگو، ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که خباب بن ارت دارد، آهن را داغ می‌کنند به گردنش می‌چسبانند، شوخی نیست، آهن گداخته را به بدنش نزدیک می‌کردند و به پوست بدنش می‌چسباندند، این به خاطر آن ایمان آگاهانه عمیقش، دست بر نمی‌داشت، ایمان این است.

ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح وقتی که انجام گرفت، آن وقت لازم نیست ما این ایمان را در پارچه و در کهنه و در صندوقچه و در صندوق‌خانه بگذاریم که مبادا گرما و سرما و گردوخاک و غبار به آن آسیب برساند؛ آسیبی به آن نمی‌رسد. این ایمان‌های ناشعورانه است که آدم مدام دل‌دل دارد، مبادا، مبادا، مبادا. اگر بخواهیم ایمان‌ها استوار باشد، اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، اگر بخواهیم ایمان، ایمان آگاهانه باشد، باید دائماً آگاهی بدهیم به آن کسانی که می‌خواهیم مؤمن باشند. از آگاه شدن این‌ها واهمه نکنیم، از چشم و گوش بسته ماندن این‌ها لذت نبریم. راهش این است تا خوب مایه آگاهی در مغزها و دل‌ها و فکرها به وجود بیاید و با آن آگاهی، یک ایمان صحیح، مستحکم، یک بتن آرمه در دل او بنا بشود، آن وقت با توپ شریپل هم به قول جوان‌های قدیمی، زائل شدن نیست. اسلام می‌گوید ایمان، آگاهانه باید باشد. این آیاتی که در آخر سوره آل‌عمران است، ایمان آگاهانه را به ما معرفی می‌کند.

«انَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، این‌ها مقدمه است، «انَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین «وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» آمدورفت شب و روز، «لآيَاتٍ» همانا نشانه‌هایی است، برای گیج‌ها؟ برای بی‌هوش‌ها؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابدأ! «لِأُولَى الْأَبَابِ» برای خردمندان. خردمند، آن که دارای خرد و نیروی فهمیدن است و او همه مردم‌اند، در صورتی که فکر و هوششان را به کار بیندازند. والا خردمندا از اول ولادت با یک آرم مخصوصی جدا نشدند که بگوییم ما جزو آن‌ها نبودیم و خردمند نمی‌توانیم بشویم ... اولی‌الاباب یعنی آنها که نیروی فکر و اندیشه و خرد را به کار می‌زنند تا خردمند می‌شوند.

چه کسانی‌اند اولی‌الاباب؟ ببینید، اینجا یکی از نکات لطیف قرآن است. وقتی که اولی‌الباب را می‌خواهد بگوید، خردمندان را می‌خواهد بگوید و می‌خواهد معرفی بکند، اگر مردم معمولی بخواهند معرفی کنند، می‌گویند خردمند آن کسی است که در همه امور زندگی‌اش پیشرو است، در هیچ کار سرش کلاه نمی‌رود، در کاسبی‌ها، در پلتیک‌ها، در سیاست‌بازی‌ها در معارضه‌ها و مقابله‌های با حریف‌ها، همه جا دست او روی دست حریف‌هاست. قرآن چون هیچ‌یک از این بازیگری‌ها را قبول ندارد، چون ارزش واقعی را برای انسان، اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را به این صورت معرفی می‌کند؛ خردمند از نظر قرآن آن کسی است که این عالی‌ترین ارزش‌ها را بیش از همه چیز و همه کس موردنظر داشته باشد. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ» آن کسانی‌اند خردمندان که یاد می‌کنند خدا را، «قِيَامًا» در حال ایستاده، «وَقُعُودًا» در حال نشسته، «وَعَلَى جُنُوبِهِمْ» در حال به یک پهلو افتاده؛ یعنی در همه حال، در همه حال به یاد خدایند؛ اما این به یاد خدا بودن به معنای یک حالت عرفانی

خلسه آمیز درویش مآبانه نیست که بعضی دلشان خوش باشد که خیلی خب، ما هم همیشه به یاد خداییم، همیشه هو می‌زنیم، نه؛ به یاد خدا بودن فعال، به یاد خدا بودن که عملی محسوب می‌شود. چطور مگر؟

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و می‌اندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، در حال تفکرند. ببیند اولی الالباب، خردمندان آن کسانی‌اند که در حال تفکر باشند، «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می‌دهند، به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: «رَبَّنَا» پروردگار ما! «مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» این را به بیهوده نیافریده‌ای، منزه‌ای تو از این کار که به بیهوده بیافرینی؛ یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی.

هر ایدئولوژی زندگی ساز، نقطه اساسی‌اش این است که من اینجا برای کاری هستم. اگر معتقد به خداست، می‌گوید مرا برای کاری آوردند؛ اگر معتقد به خدا نیست، می‌گوید من به هر حال کاری دارم اینجا. ببینید اساسی‌ترین نقاط یک فلسفه فکری که الهام‌بخش یک زندگی فردی و اجتماعی بشود، همین است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» الهی است، معتقد به خداست؛ لذا می‌گوید پروردگار ما، تو این آسمان و زمین را، این همه غوغا آر، به بیهوده و پوچی نیافریده‌ای، «سُبْحَانَكَ» تو از این منزه و پیراسته‌ای که کار بیهوده بکنی؛ پس من مسئولیتی دارم، پس من باید راهی را بییمیم، پس من در مقابل این نظم عجیب و شگفت‌آور، یک نقطه‌ای هستم و برای کاری. در این نظم عجیب، یک جایی هم من دارم که اگر آنجا را به صورت درست و صحیح، آن عمل را به صورت آن‌چنانی که تو خواسته‌ای انجام ندهم، این نظم را خراب کرده‌ام. «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» پس ما را ز شکنجه آتش محفوظ و مصون بدار؛ آتش قیامت که باوجود اینکه واقعیتی است، سبب آتش قهر و خشم و انتقام خدا و تکوین عالم نیز هست.

باید دقت کنید، این‌ها همه مقدمه است، برای اینکه ایمان آگاهانه را از توی این آیات، درست لمس کنیم، باید تا حالا خود دوستان توجه پیدا کرده باشید که چگونه آگاهی از این آیات متصاعد می‌شود، برمی‌خیزد؛ اما حالا دقت کنید. «رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ» پروردگار ما، آن کسی را که تو به آتش وارد کنی، رسوا و خار و زبون کردی، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» و ستمگران را که تو داخل آتش کردی، هیچ یاور و پشتیبانی نیست، نه از تکوین و نه دستی از غیب، به هیچ صورت؛ یعنی آن کسانی که در راه ظلم و ستم، در راه کفر و نفاق، در راه باطل حرکت می‌کنند، محکوم به زوال و نیستی‌اند، هیچ چیزی در این عالم آن‌ها را حمایت نمی‌کند.

خب، «رَبَّنَا» این خردمندان باهوش، این **اولی الالباب**، این متفکران در آسمان و زمین، این کسانی که فهمیده‌اند که در این جهان به بیهوده نیامده‌اند و این جهان به بیهوده آفریده نشده است، ادامه سخن می‌دهند می‌رسیم اینجا به ایمان می‌گویند: «رَبَّنَا» ای پروردگار ما «إِنَّا سَمِعْنَا» ما شنیدیم و فهمیدیم، با گوش تن و با گوش دل، «مُنَادِيًا» منادی و غریو دهی را که «يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» برای ایمان ندا می‌کرد، صلاهی ایمان می‌داد، «أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ» می‌گفت به پروردگارتان ایمان بیاورید، «فَأَمَّا» آن وقت ما ایمان آوردیم. چه جور ایمانی آوردند این‌ها؟ یک نفر گفته ایمان بیاورید، ایمان آورند؟ نه؛ این‌ها همان **اولی الالباب** اند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر عقل و تفکر و بینش آنهاست که آن‌ها را به سوی ایمان خدا فرامی‌خواند و دعوت می‌کند. پس منادی به آن‌ها گفته ایمان بیاورید، آن‌ها از روی بینش، از روی درک، از روی شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. این جور ایمانی در اسلام مطلوب است: ایمان آگاهانه. خب، این هم مطلب دوم.

### تخطئه ایمان ناآگاهانه

یک مطلب سومی هم هست که آن را خیلی مختصر عرض می‌کنم؛ ... مطلب سوم این است که چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است، چون که خدای متعال ایمان ناآگاهانه را قبول ندارد و ارج و ارزشی برایش قائل نیست؛ لذا چندین جای قرآن، ایمان‌های کورکورانه مقلدانه متعصبانه که غالباً هم این جور ایمان‌ها آدم را بامغز به زمین می‌کوبند، این چنین ایمان‌هایی را با شدت توبیخ می‌کند. یک آیه را اینجا نوشتیم که اگر بخواهیم پیدا کنیم در قرآن یک قدری مشکل می‌شود.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ» صحبت از کافران و مرتجعان است و چون به آنان گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا فرستاده است و بیایید به سوی پیامبر. ... خب بیاید نزدیک بفهمید دیگر، به جای اینکه بیایند، به جای اینکه فکر کنند، به جای اینکه سعی کنند تا بفهمند و راهشان را انتخاب بکنند، «قالوا» گویند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» راه و رسمی که پدران خور را بر آن یافتیم، ما را بس. ما دنبال این حرف‌های تازه نمی‌رویم. کافر، به گفته یکی از محققین، کفار در قرآن، همه جا یک اسم و تعبیر دیگری هستند از مرتجعان قرن‌ها و عصرها. همه جا پیغمبر، روشنفکر زمان است، حرف نو دارد، راه نو دارد، به سوی نو دعوت می‌کند، اما کافران و مخالفان، متعصبان و مقلدان و متحجران و مرتجعانی هستند که راه نوری او را نمی‌پسندند. حرفشان هم این است که: ره چنان رو که رهروان رفتند. ما، پدر، مادرهایمان را این جور ندیدیم، ما پدرهایمان را جور دیگری دیدیم، می‌خواهیم همان جور بفهمیم، همان جور عمل کنیم. آن وقت قرآن در جواب چه می‌گوید؟



«أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»، این‌ها کار این تقلید از پدران را به آنجا رساندند که: هر چند پدران‌شان چیزی نمی‌داشتند و راه نمی‌یافتند نیز، ... به هر صورت، قرآن به این‌ها می‌گوید: ولو پدرهایتان هیچ چیز نمی‌فهمیدند، هیچ راهی نمی‌یافتند، نمی‌توانستند درست خیر و شرّ خودشان را بفهمند، باز هم شما از آن‌ها تقلید می‌کنید؟ ببینید تقلید را چطور ملامت و شماتت می‌کند. ...

### نگاهی گذرا به مبحث سوم

مهم‌ترین شاخصه و تفاوت رهبران الهی و پیروانشان با رهبران غیر الهی، ایمان و اعتقاد راسخ به مسیر و هدف است و رهروان این مسیر باید مجهز به ایمانی آگاهانه باشند که مسیر دستیابی به این ایمان آگاهانه تفکر است.